

سرایش میهن

سایه چین های سکوت

و دود شن ها دونده بر لوت

زمان دیرنده، با شکوای مبهوت!

.....

ای زادگاه خلق های هم سرود

بیشه های مه پوش

نخلستان های غبارآلود:

دروید بر خرد نهان در «شفا» و «اسفارت»

و عین القضاات رقصنده بر دارت!

در پیش طلعت داد و خرد

سرایا عشق، سراپا دل بودی

و به هنگام زمانه بد

یاغی بند گسل بودی

و اینک

از دنا تا سهند

از ارس تا هیرمند

ای فراخنای میهن پیر من

ای کوخ بلوچ، ابه ترکمن

کلبه کرد، یورت آذری

ای سرای گرم برادری

هزاران سال چاکریت بس!

نمی خواهم

تیغ برده دار باشی

تاج زرنگار باشی

سزای طنپورت، این بار
نواى مهر است و کار.

مى خواهى
تا کشتزارت سنبله بندد
ریحانت در بستان بنخدد
مستمندت به کام
گستره ات پدرام
بازگشت نوینی به فروغ و فر
با رازی ها در سیناهای دیگر .

همه عمر با دست تهی و پلک سوزان
دلی چو هیمة فروزان
سرفرازیت را خواسته ام
از سپیده دمان جوانی
تا ایندم که فرو کاسته ام

و هنوز
کمترین دشنام از ناکسان پست:
« بی وطن! »
« بیگانه پرست! »

بی وطن نیستم ای شیران
وطنی هست مرا
نامش: ایران

احسان طبری

تهران - دی ماه 1358

"مردم" شماره 143 سه شنبه

25 دی ماه 1358